

بسم الله الرحمن الرحيم

مفهوم حمایت از "اقلیت‌ها"؛ توطئه‌ای برای تجزیه دولت‌ها!

(ترجمه)



حیدر العبادی نخست وزیر عراق، از مایک بنز معاون رئیس جمهور امریکا، تماس تلفونی دریافت نموده و در مورد تقویت دموکراسی در عراق و نیاز به حفاظت از اقلیت‌های مظلوم مذهبی، تبصره و تبادل نظر نمودند؛ چنانچه دفتر مطبوعاتی نخست وزیر، در بیانیه‌ای که در 16 مارچ 2018م داشت، گفت: «عبادی از معاون رئیس جمهور ایالات متحده یک تماس تلفونی دریافت نموده و در مورد نیاز به تحکیم دموکراسی در عراق و تقویت نهادهای دولتی و اهمیت پیشبرد پروژه شهروندی، برای غلبه بر سیاست‌های فرقه‌ای و نژادپرستانه، با وی گفتگویی داشت.»

امریکا که امروزه برای آن‌چه که آن را "اقلیت‌های دینی" می‌نامد و اشک می‌ریزند، خود همان کسی است که باعث ایجاد این ایده پست و مخرب شده و در راستایی تغذیه آن، برای تجزیه دولت‌های منطقه بر اساس تقسیمات فرقه‌ای، قومی و مذهبی، بی‌وقفه تلاش می‌نماید. از اولین تلاش‌هایی که پس از اشغال عراق برای امریکا اهمیت زیاد داشته، ازهم‌دراندن

بافت جامعه، طبقه‌بندی آن به ملیت‌های مختلف و دامن زدن به درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی می‌باشد. قانون اساسی عراق، قانونی است که زیر نظارت مستقیم امریکا نوشته شده و مسبب این همه مشکلات می‌باشد، به ویژه فقره‌ای که ایجاد مناطق مستقل را بر اساس ملیت و قومیت و فرقه و مذهب به رسمیت شناخته و این حق را به ملیت‌ها و فرقه‌های مختلف می‌دهد که اگر بخواهند، از این سرزمین جدا شده و مستقل باشند.

دیری از اشغال نگذشته که درگیری‌های فرقه‌ای، قومی و مذهبی درین سرزمین شعله‌ور شده و به سرعت گسترش یافت، که باری جنگ سنی‌ها با شیعیان و گاهی هردو با کُردها و از سوی دیگر با مسیحیان، در حالی که همه هدف واحد برای دشمن می‌باشند، صورت می‌گیرند. غرب جلا در سینه این حرکت‌ها و احزاب نشسته، درین صحنه خونین و فاجعه‌بار هرطرفی را که خواسته باشد، علیه دیگری تحریک می‌کند؛ صحنه‌ای که عراق در آن بهترین اندیشمندان و جوانانش را از دست داده است.

جامعه عراق به عنوان یک جامعه شناور در ثقافت اسلامی شناخته می‌شد و بارزترین ویژگی آن، فرهنگ و تمدن اسلام بود. عراق یک جامعه چند ملیتی و چند فرقه‌ای بود؛ اما در طول تاریخ عراق از دوران اسلام، هیچ یک از مردم عراق معنی شنیع فرقه‌ای را نمی‌دانستند، همه در صلح و امنیت زندگی می‌کردند و منطقه‌ای واحد و منسجمی بود که تمام فرهنگ‌ها و مذاهب در آن جای داشت؛ همزیستی مسالمت‌آمیز در بین ساختارهای جامعه از دیر زمان باقی مانده بود و مردم ساده‌ترین معنی فرقه‌ای را نمی‌دانستند. اما دیری نمی‌شود که احساسات فرقه‌ای در میان این مردم عراق ایجاد شده است، به ویژه پس از اشغال امریکا که جز نابودی چیزی را به جا نگذاشته و در تیم ویرانگر عراق سهم بزرگ داشته است. این سرزمین در حالی که به درجه بالایی از فرهنگ مردمی و همزیستی صلح‌آمیز قرار داشت و قبایل بسیار و عقاید بسیاری را در خود جای داده بود، به مداخله مستقیم اشغال و سهم‌گیری بزرگ دولت‌های همسایه ویران شده است.

اگر اندکی به تاریخ برگردیم- یعنی قبل از سقوط خلافت عثمانی- خواهیم دید که دولت‌های غربی از دیر زمان است که از مفهوم حمایت از اقلیت‌ها و دفاع از حقوق آن‌ها برای منافع استعماری خویش، بهره‌برداری نموده‌اند. بعد از سقوط خلافت عثمانی و تقسیم آن بر معیارهای قومی، گروهی و مذهبی، به دولت‌های کوچک و ضعیف، استعمار غربی به بازی خویش در خصوص این مفهوم ادامه داد و مردم جنوب سودان را تحریک نمود تا این‌که تقسیمات فعلی سودان ایجاد شد. غرب مسئله کُردها را از اواخر دهه پنجاه قرن گذشته بدین سو، در شمال عراق ایجاد نمود و از نیم دهه قرن گذشته بدین سو، عین مشکل را در جنوب شرق ترکیه ایجاد نمود. غرب امروزه نیز مسئله کُردها را در سوریه مطرح نموده، در المغرب مسئله صحرا و همان‌طور در المغرب و الجزائر مسئله بربرها و در مصر مسئله قبطی‌ها را ایجاد نموده است. بعد از این‌که غرب موفق شد تیمور شرقی را از اندونیزیا جدا نماید، می‌خواهد که جزیره‌های بسیاری را از اندونیزیا جدا نماید و در سال 1971م به تقسیم پاکستان موفق شد و جزء تجزیه شده آن را بنگله‌دیش نام‌گذاری نمود و اکنون نیز پروژه‌هایی را روی دست دارد که منجر به

تقسیم کشورهای ضعیف می‌شود؛ کشورهایی که زمانی خودش آن‌ها را تأسیس نموده بود. استعمار برای تجزیه این کشورها از مفهوم حمایت از اقلیت‌ها به عنوان وسیله‌ای استفاده می‌نماید.

بنابر این، به خوبی روشن شد که مفهوم حمایت از اقلیت‌ها یک مفهوم اختراع شده به وسیله قدرت‌های استعماری بزرگ و مؤسسات و نهادهای شان می‌باشد و نیز این سازمان ملل و شورای امنیت است که به صدور قطعنامه‌هایش، به قدرت‌های استعماری صلاحیت مداخله و حتی اشغال و اعمال تحریم‌ها و محاصره‌ها را علیه کشورهای دیگر داده و اجازه می‌دهد، این قدرت‌ها انواعی از جنایات را علیه مردم بی‌گناه- که خود قادر به حل مشکلات خود می‌باشند- مرتکب شوند. قدرت‌های استعماری که به مکیدن خون مردم بی‌گناه و غارت دارائی‌های آن‌ها عادت کرده‌اند، به بهانه حمایت از حقوق اقلیت‌ها برای آن‌ها حکومت‌هایی را تحت نام دموکراسی ایجاد می‌کنند. استعمارگران کافر به طور فعال در سال‌های اخیر به منظور پاره‌پاره نمودن امت، به وسیله شعله‌ورساختن فتنه‌ای تعیین سرنوشت برای اقلیت‌ها، به حملات وحشیانه‌ای خود علیه جهان اسلام ادامه می‌دهد.

قدرت‌های استعماری پس از اشغال سرزمین‌های اسلامی به تحریک فرقه‌های کوچک قومی، مذهبی و زبانی بسنده نکرده، بلکه به تغذیه و آماده‌سازی آن‌ها برای مراحل بعدی جهت تأسیس دولت‌های ملی و سیکولری بالای ویرانه‌های خلافت عثمانی پرداخته است. استعمار مرزهای این دولت‌ها را طوری ترسیم نموده که اقلیت‌ها برای کنترل و مداخله در امور دولت‌ها و برای سرزنش و ایجاد مشکل برای آن‌ها، همیشه عامل بالفعل باشند، همان‌گونه که همیشه از اقلیت‌ها در زمان لازم آن بهره برده است.

این در حالی می‌باشد که ما به اسلام منحیث نظام روابط نگاه می‌کنیم، نظامی که افراد را بر اساس رابطه تابعیت اسلامی به حیث جزء ترکیبی به دولت ربط می‌دهد، بر این حساب که افراد در میان اتباع دولت ساکنین دائمی دارالاسلام بوده و به عنوان تبعه دولت با آن‌ها تعامل می‌شود، نه بر اساس روابط وطنی، ملی و یا اقلیتی. رابطه تابعیت نزد دولت حتی بر رابطه برادری دینی نیز ارجحیت داده می‌شود؛ در حالی که رابطه برادری دینی تنها رابطه‌ای می‌باشد که می‌تواند مسلمانان را باهم ربط داده و در میان‌شان ارتباط روحی ایجاد نماید. رابطه سیاست و سرپرستی میان اتباع دولت، اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان نزد دولت با اهمیت‌تر از هر ارتباط دیگری می‌باشد. اما ساختار سیاسی دولت اسلامی مبتنی بر سیاست دارالاسلام می‌باشد.

شریعت اسلامی به وصف این‌که از جانب الله سبحانه و تعالی وحی گردیده و به کدام قوم و ملیت مخصوصی تعلق ندارد، برای تبعه بودن مفهوم متمایز داده و با روابط ناشی از مفهوم قومیت و ملیت، کاملاً متضاد می‌باشد؛ زیرا بنای مفهوم تابعیت اسلامی بر سیاست دارالاسلام بناء یافته است؛ سیاستی که تطبیق احکام شریعت الله سبحانه و تعالی را بالای مردم و دورگذاشتن تمام معیارهایی که مردم را از هم متمایز می‌گرداند، هدف تشکیل دولت گردانده است. بنابر این، کسی که به احکام شریعت الله سبحانه و تعالی راضی شده و در برابر آن‌ها سرتسلیم فرورده و از کسانی بود که سکونت دائمی را در

دارالاسلام اتخاذ نموده، خواه زاده دارالاسلام، خواه مهاجر، خواه مسلمان یا غیرمسلمان باشد، حق تابعیت دولت را داشته و می‌تواند این هویت را با خود حمل نماید.

اسلام بنای تابعیت را بر افکار قومی، وطنی و مذهبی حرام قرار داده و با فکر غربی مبتنی بر تمایز یک فرقه از فرقه دیگر تفاوت زیاد دارد، همان‌طور که به مفهوم وطنی-که ساکنین یک سرزمین را از ساکنین سرزمین دیگر متمایز می‌سازد- تضاد قابل ملاحظه‌ای دارد. علاوه بر آن، اسلام به نظریه ملیتی غربی به دلیل این‌که برای ملیت‌های اصلی نسبت به ملیت‌های اعطاء شده حقوق بیشتری قایل می‌شود، مخالف بوده و میان حصول حق تابعیت بر اساس خون و یا منطقه فرق قایل نمی‌شود؛ همان‌طور که میان مهاجر و بومی فرق قایل نمی‌شود. اسلام درین خصوص تنها فرد را منحیث انسانی معیار قرار می‌دهد که خواستار سکونت دائمی در دارالاسلام باشد. دولت اسلامی مفهوم اقلیت را در طول تاریخ دیرینش، که چندین قرن بود، نمی‌شناخت، مگر آن‌چه را که توطئه‌ها و برنامه‌های پشت پرده‌ای دولت‌های غربی طمع‌کار در اواخر دوران خلافت عثمانی به طور پنهان، وارد سرزمین‌های اسلامی نمودند.

در نهایت می‌بایست بر واقعیتی تأکید نمود که مردم به درک و آگاهی در مورد آن ضرورت مبرم دارند و آن این است که مشکل اقلیت‌ها مشکل ساخته شده توسط غرب می‌باشد. از طریق دولت‌های سیکولری دموکرات، دولت‌هایی که کفار را بالای ما مسلط ساخته علاج آن امکان ندارد؛ چون دولت‌های سیکولری خود باعث ایجاد این مشکل شده‌اند. بنابر این، راه علاج آن جز تأسیس دولت خلافت چیزی دیگری نمی‌باشد، چون این دولت خلافت است که می‌تواند مردم را در کوره اسلام ذوب نماید. دولت خلافت تنها دولتی می‌باشد که از رعایت امور اهل ذمه به تضمین زندگی افتخارآمیز و با امن و ثبات ضمانت می‌کند، چیزی که تاریخ در طول قرن‌های گذشته شاهد آن بوده است.

نویسنده: علی البدری

11 رجب 1439 هـ.ق

28 مارچ 2018 م